

درخت آسوری

گزارش : سعیدعربان

درخت آسوری نام متنی است با زمانه از متون فارسی میانه که به مناظره بسیار مفصل بین درخت خرما و بیزا اختصاص دارد. این متن که در مجموعه "متن های پهلوی" تالیف دستور جا ماسب جی منوچهر جا ماسب آسانا، بمبئی ۱۸۹۷، ص ۱۱۴-۱۰۹، جای دارد، به صورت نشر و بدون مطلعی با نیا پیش هرمزد، چنانکه در اغلب متون به چشم می خورد، در ۵۴ بندت تحریر شده است.

بطور کلی در مورد گزارش حاضر ذکر برخی از نکات ضروری است که در زیر بطور کوتاه به آن اشاره می شود.

نخست : در بین متون با زمانه فارسی میانه، دو متن بلند و وجود دارده هریک از آنها کم و بیش از ویژگی های زبانی فارسی میانه اشکائی — خوردا راست، این دو متن عبارتند از "یا دگا رزریر" و متن حاضر یعنی "درخت آسوری". البته باید توجه داشت که دو متن یاد شده، از نظر میزان در برداشتن واژگان و ساخت افعال فارسی میانه اشکائی "یکسان نبوده و از این حیث دارای شدت وضع ها پی میباشند. به عبارتی دیگر، متن "یا دگا رزریر" علیرغم وابستگی و دارندگی اصلی پارسی، تا اندازه بسیار زیادی این ویژگی را از دست داده و هر چه بیشتر ساخت افعال و واژگان فارسی میانه جنوبی یعنی پهلوی ساسانی را به خود گرفته است. تا جائی که، اگر از مؤخره و پایان نویسی آن که می توان گفت کاملاً ویژگی پارسی خود را حفظ کرده، چشم پوشیم، باید آن را یک متن پارسی، کاملاً پهلوی بیا ننگاریم. اما در متن "درخت آسوری" وضع به گونه ای دیگر است. به عبارتی، واژه ها و افعال بکار رفته در آن را می توان به دو بخش کاملاً متمایز تقسیم نمود. بخشی از این واژه ها و افعال به صورت پهلوی ساسانی و در برخی موارد به شکل هزوازش بکار رفته و پاره دیگر به گونه پارسی مورد استفاده قرار گرفته است. چنانکه این دوگانگی در کاملاً برخی از واژه های متن مشهود است. بطور مثال، ساخت اول شخص مفرد از فعل بودن، هم به صورت هزوازش **ahēm** و هم به گونه غیر هزوازش **ahēm** که ساختی

کا ملا"پا رتی دار دبه تحریر درآمده است. نمونه دیگر ضمیر اول شخص مفرد است که در متن به دو گونه زیر مکرر بکار رفته است. صورت اول man که با زمانه ضمیر شخصی مفرد در حالت وابستگی دوره باستانی است و در متون فارسی میانه ساسانی به عنوان تنها صورت ضمیر شخصی اول شخص مفرد بجای مانده و شکل دوم az که با زمانه azam اوستا و adam فارسی باستان بوده و بیا نگر ضمیر اول شخص مفرد در حالت فاعلی است که در متون پارسی بکار رفته و موارد استفاده آن نیز کا ملا" رعایت می - گردیده است^۱.

البته در این مورد، نمونه های بسیاری وجود دارد که با بررسی کا مل متن می توان به تمام آنها دست یافت. نکته مهم و حاصل کلام این که با توجه به ساخت پارسی فعال و واژه های بی که در این متن مکرر به چشم می خورد، و نیز اصل پارسی آن که مورد اتفاق نظر عا مدها نشمندان این رشته می باشد واژه های بی که در املا بین فارسی میانه جنوبی و فارسی میانه اشکانی مشترک می باشند و نیز واژه های بی که به صورت فارسی میانه اشکانی املا شده اند، کا ملا" به گونه پارسی قرائت گردیده اند، و واژه های دیگری معنی هزوارش ها، و واژه های املا شده به صورت فارسی میانه جنوبی به همان گونه پهلوی به قرائت درآمده اند.

دیگر: متن "درخت آسوری" تا مدت های بسیار زیادی به عنوان یکی از نمونه های نثر دوره فارسی میانه بشمار می رفت، چنانکه در مجموعه های مختلف متون پهلوی، از جمله مجموعه متون پهلوی، گردآورده جا مناسب آسانا، به صورت نثر و در ۵۴ بند به تحریر درآمده است. اما از چندی پیش تا کنون بر اثر تحقیقات دقیق برخی از پهلوی شناسان از جمله بنونیست^۲ و هنینگ^۳، روشن شد که این متن، شعر بوده و باید از یکی

۱- در متن حاضر، به سبب اختلاط با فارسی میانه ساسانی، در یک مورد، قاعده فوق رعایت نشده و این دو ضمیر به اشتباه به جای یکدیگر بکار رفته است. نک. متن آوا نوشت. بند ۹۸

۲ نک. Le Texte Du Draxt ASŪRĪK Et La Versification Pahlavie. Par E. Benveniste. Journal Asiatique, oct. Déc. 1930. PP. 193-225

از کهر ترین نمونه‌های نظم پیش از اسلام ایران دانست. البته
ناگفته‌نماند که تطبیق آن با قواعد شعری پس از اسلام، یعنی شعر
عروسی به هیچ وجه امکان پذیر نمی‌باشد. به هر صورت، متن حاضر پس
از تصحیح، بر اساس متن پایه که در آغاز به آن اشاره شد، با نشان
دادن حدود تقریبی بیت‌ها و مصراع‌ها مورد بررسی و پژوهش قرار
گرفته است.

سدیگر: اصولاً، در بررسی متون باستانی، آوا نوشت متن دارای اهمیت
خاصی است. چنانکه درستی و نادرستی ترجمه آن، فقط بر اساس
قرائت و آوا نوشت قابل تشخیص می‌باشد. بویژه در متن حاضر که هم
یک منظومه است و هم نمونه‌ای از متون با زمانه غیردینی فارسی‌میانه
اشکانی. از این جهت کلیه متن بر اساس شیوه مکنزی^۴ دقیقاً "قرائت
و آوا نوشت گردیده است.

چهارم: برخی واژه‌ها در متن به صورت مغلوط ضبط شده و یا از قلم
افتاده است که با توجه به نسخه‌بدلها، در صورت اول تصحیح و در صورت
دوم افزوده شده و با علامت <> مشخص گردیده است. واژه‌هایی که در
حاشیه متن آوا نوشت، به صورت حرف نویسی آمده، شکل غلط واژه
های متن اصلی بوده که در آوا نویسی مورد اصلاح قرار گرفته است.
در ترجمه، کوشش شده که حتی الامکان هم ترجمه‌های روان از متن بدست
آید و هم اصالت آن رعایت گردد. از این روی در بیشتر موارد واژه‌ها
با صورت اصلی، و جمله‌ها با ساخت مندرج در متن پایه به ترجمه درآمده
است. در مورد شرح واژه‌ها نیز لازم به یادآوری است که، به سبب
محدودیت‌های چاپی، فقط به توضیح واژه‌های غریب و نیز تذکرات لازم
در خصوص ابیات بسنده شده است.

A Pahlavi Poem. B.S.O.A.S. 13. 1950,

PP. 641- 48.

و نیز: نوایی، ماهیار. منظومه درخت آسوریک، مقدمه،

ص ۲۸-۱۷

MACKENZIE, D.N. : A Concise Pahlavi Dictionary. نک ۴

Oxford University . 1971

ترجمه و پژوهش‌هایی که صرفاً "در مورد متن درخت آسوری تاکنون
بعمل آمده و نگارنده از آنها آگاه است به شرح زیر می‌باشد:

- ۱- آبادانی، فرهاد. درخت آسوریک . J.C.O.I. . بمبئی ۱۹۵۶،
شماره ۳۸ ، ص ۲۲-۱.
- ۲- بهار، محمدتقی، (ملک الشعراء) ، شعرپهلوی (منظومه درخت
آسوریک)، ترجمه چندمتن پهلوی ، تهران ۱۳۴۷، ص ۹-۱.
- ۳- تفضلی، احمد، دوواژه‌یاری از درخت آسوری و برابر آنها در
فارسی . مجله‌ی دانشکده ادبیات تهران ، سال ۱۴ ، شماره ۲ ،
ص ۴۷-۱۳۸ .
- ۴- نوایی، ماهیار، منظومه درخت آسوریک . متن آوا نوشت ، ترجمه
فارسی، واژه‌نامه، یادداشتها . تهران ۱۳۴۶ .
- ۵- ANKLÉSARIA, B.T. A Description and Summary of the
Text of Drakht-i Asūrīk. J.C.O.I. , 38 , 1956 ,
PP. 37-40 .
- ۶- BENVENISTE , E. Le Texte du Draxt Asūrīk et la
Versification Pehlevie. J.A. , 218 , 1930 , PP.
193-225.
- ۷- BLOCHET , E. Drakht i Asūrik . Rev. du L'Hist.
Des Religion , Paris , 1895 , Vol. 32 , PP. 233- and
18-23: of The Appendix Transl. With Notes. Ibid .PP.
233-41. (From a Codex of Biblioth. Nat. De Paris, MS. Suppl.
Pers. No. 1216 PP. 1-4.
- ۸- BOLOGNESI , G. - Osservazioni Sul Draxt-i Asūrīk. -
R.S.O. 28 , 1953 , PP. 174-81.
- ۹- HENNING , W.B. A Pahlavi Poem. B.S.O.A.S. 13. ⁵
1950 , PP. 641-48.
- ۱۰- MODI, J.J. A Few Notes on the Pahlavi Treatise

۵ این مقاله توسط عبداللہ فریار به فارسی برگردانده شده است .

نک . مجله مهر، سال ۸، شماره ۲، ص ۸۲-۷۹.

of Drakht-i Asurik: J.C.O.I. ,3,1923 ,
PP. 79-90.

MODI, J.J. A Few Notes on the Pahlavi Treatise. -۱۱
of Drakht-i Asurik . J.C.O.I. , 38 , 1956 ,
PP. 23-36 .

SMITH , S. Draxt-i Asurik , Notes on the -۱۲
Assyrian Tree. Represents the Triumph of Zoras-
trianism Over Pagan Beliefs. B.S.O.A.S. , 4,
I, 1926 , PP. 69-76 .

UNVALA , J.M. Draxt i Asurik . B.S.O.A.S. , 2, -۱۳
1921-3 , PP. 637-78.

منابعی که در گزارش حاضر از آنها بهره گرفته شده است عبارتند از :

۱- بهار ، مهرداد. پژوهشی در اساطیر ایران ، تهران ۱۳۶۴

۲- تفضلی، احمد. دوواژه پارتی از درخت آسوری و برابر آنها در فارسی
مجله دانشکده ادبیات تهران ، سال ۱۴ ، شماره ۲ ، ص ۴۷-۱۳۸.

۳- نوابی، ماهیار. منظومه درخت آسوریک . متن ، آوا نوشت
ترجمه فارسی، واژه نامه ویبا دداشتها ، تهران ۱۳۴۶.

MACKENZIE, D.N. A Concise Pahlavi Dictionary. -۴
Oxford University . 1971

BOYCE, M. A Word-List of Manichaeic Middle -۵
Persian and Parthian. Belgium . 1977.

NYBERG , H.S. A Manual of Pahlavi. Vol. II, -۶
Wiesbaden. 1974

Pearson , J.D. A Bibliography of Pre-Islamic -۷
Persia. Great Britain. 1975

Pad nām ī yazdān

⟨draxt ī āsūrīg⟩

- | | |
|------------------------------|----------------------------------|
| 1 - draxt-ē rust ēst | tar ō šahr āsūrīg |
| 2 - bun-aš hušk ēst | sar-aš ēst tarr |
| 1
3 - warg-aš nay mārēd | bar-aš mārēd angūr |
| 4 - šīrēn bār āwarēd | mardōmān wasnād |
| 5 - ān-um draxt ī buand | buz ō ham-nibardīd |
| 6 - kū:az až tō abardar hēm | pad was gōnag xīr |
| 7 - u-m pad xwanirah zamīg | 2
draxt-ē nēst ham-tan |
| 8 - čē šāh až man xwarēd | ka nōg āwarēm bār |
| 9 - magōgān taxt hēm | frasp hēm wādbānān |
| 10- gyāg-rōb až man karēnd | kē wirāžēnd mēhan ud mān |
| 11- 3
yawāz až man karēnd | kē kōbēnd jāw ud brinj |
| 12- damēnag až man karēnd | adurān waznād |
| 13- mōg hēm warzīgarān | 4
nālēn hēm brahn ⟨-ag⟩ padān |
| 14- rasan až man karēnd | kē tō pād bandēnd |
| 15- čob až man karēnd | 5
kē tō grīw māžēnd |

1 - W Lgš

2 - dlhtm

3 - ywʒzm

4 - wlʰhnpʒdʰn

5 - ywglywʹ

16- mēx ⁶ až man karēd	kē tō sar-kūnag wēžēnd ⁷
17- ēzm hēm ādurān	kē tō sēj brēžēnd
18- tābistān sāyag ⁸ hēm	pad sar šahrdārān
19- šīr hēm warzīgaran	angubēn āzād-mardān
20- tabangōg až man karēnd	dārūg-dān ⁹ wasnād
21- šahr ¹⁰ ō šahr 11 barēnd	bižišk ¹² ō bižišk
22- āšyān hēm murwīžagān	sāyag kārđagān
23- astag bē abganēm	pad nōg būm rōdēd
24- ka hirzēnd mardōmag	kū-m bē nē wināsēnd
25- bašn-um ¹³ ēst zargōn	yad ¹⁴ ō rōz ¹⁵ yāwēd
26- ān-iž mardōmag	kē-š nēst may ud nān
27- až man bār 11 xwarēnd	yad ¹⁶ amburd awištēnd
28- ka-š ān wāxt būd	draxt āsūrīg
29- buz im passux karēd:	dagr-um ¹⁷ frāž ašnawēd
30- kū tō-iž ō man rānēh	tō-iž ō man nibardēh
31- ka ēd až man	kirdagān šanīd

6 - ms

7 - s1kwn

8 - 's'yk

9 - dyn'y

10- štrw'n'

11- + y

12- bčšk'n'

13- by1wnm

14- wyt

15- ZNE

16- yt'mbwt

17- pr'čš'nyt

32- buwēd, nang ¹⁸ ō	19	20
21	halag saxwan-at padkārēd.	
33- burz hē dēw, ī buland	22	
	bašn-at mānēd dēwān-dēw	
34- kē pad sar šēd 11 yam	pad haw farrux āwām	
35- ud rōž, ī dēwān	23	24
	bandag būd hēnd mardōmān	
36- draxt-ē hušk-iž dārū	draxt <-ē> sar-aš būd zargōn	
37- tō až ēd kirdagān	sar-at ēst zargōn	
38- bē bār burdan sažēd	dānāg až duš-āgāh	
25	26	
39- yad ō ka barēm bār	až tō buland abē-sūd	
40- agar-at passux-ē karēm	nang-um buwēd garān	
41- wāžēnd im pad afsān 11	parsīg mardōm	
27		
42- kū wāy <-ōmand> hē ud wad xrad.	abē-sūd draxtān	
25	9	
43- yad tō bār āwarēh	mardōmān wasnād	
28		
44- gušn-at abar hirzēnd	pad ēwēnag čē gāwān	
29	30	
45- xwad gumanīg ahēm	kū rōspīg zādag hē	
31	32	33 34
46- ašnaw dēw. ī buland	ī-t az padkārēm:	

18- ĀLH	27- wʾš
19- hlg	28- ywdʾnt
20- pʾtkʾlyt	29- hyšm
21- bwlčw	30- hyš
22- B ^c YHWNyt	31- ʾdʾnwʾy
23- bwndk	32- bwlndyt
24- HWEʾy	33- Azy
25- HT	34- pʾtkʾlm
26- AYK	

47- ka dādār ba8-waržāwīnd ²⁶	bāmīg xwābar ohrmazd
48- abēžag dēn ī māzdēsnañ	če čāšt, xwābar ohrmazd
49- yud až man kē buz hēm	yaštan nē šahēd kēč
50- če jīw až man karēnd	andar yazišn ī yazdān
51- gōš-urwan, yazd ³⁶	harwīn čahār-pādān
52- haw-iž hōm ī tagīg ³⁷	nērōg až man ēst ³⁹
53- haw-iž bār-jāmag ³⁸	če pad pušt dārēnd
54- yud až man kē buz hēm	kardan nē šahēd
55- kamar až man karēnd	aznāyēnd pad murwarīd ⁹
56- mōžag hēm saxtag 11	āzādan wasnād ¹¹
57- angustbān ī husrōgān	šāh <ud> hamīarzān
58- mašk-um karēnd āb-dān ⁴⁰	pad dašt <ud> wiyābān
59- pad garm rōz ud rabih	sard āb až man ēst
60- maškīžag až man karēnd ⁴²	kē sūr abar wirāžēnd
61- stabr 41 sūr ī wuzurg	až man sēj wirāžēnd
62- maškīžag až man karēnd	wasnād šahrdārān
63- kē xwadāyān ud dahibidān	<kū> sar ud rēš wirāžēnd
64- pad škōh <ud> āzārm	andar kanār <-um> dārēnd

35- b'włč'wnd

36- gwš'włwk

37- OLč

38- b'r w y'mk

39- YHSNNm

40- włpyh

41- + w

42- LBAY

65- ⁴³ nāmag aǰ man karēnd	frawardag dēwān
66- daftar ud pādixšīr	abar man nibēsēnd
67- zih aǰ man karēnd	kē bandēnd 44 <abar dron>
68- ⁴⁵ warak <aǰ man> karēnd	⁴⁶ waxšīg buz-pašmēn
69- kē āzādān ud wuzurgān	abar doš dārēnd
70- ⁴⁷ škanǰ aǰ man karēnd	⁴⁸ kē bandēnd zēnān
71- kē rōdistahm ud spandayād	abar bē nišīnēnd
72- kē pad <haw> mih pīl	<ud> zand-pīl dārēnd
73- ⁴⁹ bawum ⁵⁰ zunnār kē pad was	kārizār andar kār dārēnd
74- hambun nē wišāyēd ⁵¹	aǰ band zēnān
75- ⁵² pīlkahn ud ⁵³ kaškanǰīr	ān-um xīrān ēwēn
76- yud aǰ man kē buz hēm	kardan nē šahēd ⁹
77- hambān aǰ man karēnd	wāzārgānān wasnād ⁵⁵ ⁵⁶
78- ke nān ud pist un panīr ⁵⁴	harwīn rōšn-xwardīg 11
79- kāpūr ud mušk ī syā	ud xaz ī tuxārīg
80- was jāmag šāhwār	padmōžan kanīgān

43-MKLTA

44-+ dwl

45-wlg

46-whšk

47-skwč

48-zynw²n

49-YHWWN

50-wz²l

51-dy²yt

52-py1k²hn'

53-wkšk

54-pwst

55-hlwn

56-lwkn' hwltk y

81- pad hambān āwarēnd ⁵⁷	frāž ō šahr čē ērān
82- kustīg až man karēnd	ān-um spēd pašm
83- haw taškanag sāhwār	padmōžan wuzurgān
84- ān-um zanān <ud> kanīg <-an> ⁵⁸	pad war <ud> grīw stāyēnd.
84- ēw-um ham-sardag	až amā padwand
86- tan hu-bōd bōdād ⁵⁹	čiyōn gul ī gētīg
87- sru-ē dah widist ⁶⁰	abāz ō pušt dārēm
88- kōf ō kōf šawēm ⁶¹ ⁶²	wuzurg kišwar būm
89- až kust ī hindūgān	tar ō war-kaš 11 zrēh
90- yud sardag mardōmag	kē mānēnd tar haw būm.
91- widistīg ud war-čašm	kē čašm pad war ēst ⁶³
92- sar-šān sag 11 mān <-ēd>	brūg-š <-ān> mān <-ēd> mardōmān.
93- kē dār warg-ē xwarēnd	až buz šīr dōšēnd
94- haw-iž mardōmag	zīwišn až man ēst ⁶⁴
95- peš-pārag až man karēnd.	anōšag-xwar-mān
96- kē xwarēd šahrdār 11	kōf-dār ud āzād
97- ēw-um bēd abardar	až tō draxt āsūrīg

57- YHSNNm

62- OZLWNyt

58- ʾwšmw

63- AYNM

59- hwwy

64- ʾnwdʾk

60- slwky

61- kwpʾn

98 - ud <až> ⁶⁵ man šīr, panīr	bēd afrōšag ud māst ⁶⁶
99 - dū8-um kašk karēnd	wasnad ⁶⁸ šāhīgānān
100- māzdēsnaṅ pādyāb	pad man pušt dārēnd
101- čang ud win ud kinnār	haw barbut ud tambūr.
102- hamāg zanēnd	pad man srāyēnd
103- ēw-um ⁶⁹ bēd abardar 70	až tō draxt āsūrīg
104- ka buz ō wāžār barēnd	ud pad wāhāg dārēnd
105- har kē dah drahm nē dārēd	frāž ō buz nē āyēd
106- xurmā pad dō pašīz	kōdakān xrīnēnd
107- dān <ud> astag tō šawād	frāž ō kōy ⁷¹ murdān
108- ēn-um sūd ud nekīh	ēn-um dahišn ud drōd.
109- kē až man buz bē rawēd	tar im čē pahn būm
110- ēn-um zarrēn 11 saxwan	kē man ō tō wāxt
111- čiyōn kē pēš ¹¹ xūg-warāž	11 murwārīd afšānēd ⁷²
112- ayāb čang 11 zanēd	pēš ī uštar ī mast
113- až ⁷³ band abāz karēnd	kū pad bun-dahišnīh ¹¹
114- kōfān čarag šawēm	ō hu-bōd 11 kōfān

65- ANE

66- wm>st

67- dw>m

68- W dyn>y

69- ADYNNm

70- +HWEṁ

71- MN 1t>n

72- PZKWNYt

73- bwn

- 115- ⁷⁴giyāh ⁷⁵tarrag xwarēm <ud> až xānīg sard āb
 116- ³⁰tō kust hē ēdar kū gurhagān-mēx
 117- ⁷⁶buz pad pērōžih šud xurmā andar 77 ō stō

- 118- ⁷⁸srōd-um ⁷⁹kē srāyīd, ⁸⁰kē nibišt ⁸¹xwēš, ⁸²dagr zīwād, pad
 har srōdān 11 sar 83 dušmin murd wenād. ⁸²kē nihād ud
 kē nibišt haw-iž pad ham-ēwēn pad gētīg tan husraw
 ud mēnōg bōxtag ruwān.

ēdōn bawād.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رسانه علوم انسانی

-
- 74- gw^h 81- dlg
 75- tlng 82- sly^{nm}'n
 76- pylwčy 83- +dwšmⁿ'n ZNE y sl
 77- +hwsllwgg ^wwwstb'
 78- ^w'
 79- slyt
 80- +MNW

درخت آسوری (۲)

گزارش: سعیدعریان

بنام یزدان

۱	درختی رسته است	سراسر کشور آسورستان
۲	بُنَشْ خشک است	سرش هست تتر
۳	برگش (به) نی ماند	برش ماند (به) انگور
۴	شیرین بار آورد	مردمان را
۵	من همان درخت بلندم	که (ایگونه) با بزم نبردید
۶	که: من از تو برترم	به بسیار چیزهای گوناگون
۷	مراد سرزمین خونیرس ^۳	درختی هم تن نیست
۸	چه شاه از من خورد	هنگامیکه بار نو آورم
۹	عرشه ^۴ کشتیانم	فرسب باد بانانم
۱۰	چاروب از من سازند	که ویرایند میهن و مان را
۱۱	یواز از من سازند	که (با آن) جو و برنج را کوبند
۱۲	دمپنه ^۹ از من سازند	آذران را
۱۳	موزه ام برزیگران را	نالینم برهنه پایان را
۱۴	رسن از من سازند	که (با آن) پای ترا بندند
۱۵	چوب از من سازند	که برگردن تو مارند
۱۶	میخ از من سازند	که ترا سر کونه بیاویزند
۱۷	آذران را هیزمم	که ترا (با آن) سخت برشته کنند
۱۸	(در) تابستان سایه ام	بر سر شهریساران
۱۹	شیرم برزیگران را	انگبینم (م) آزاد مردان (را)
۲۰	تینگو از من سازند	دارودان را
۲۱	شهر به شهر برند	پزشک به پزشک
۲۲	آشیان مرغکانم	سایه ام رهگذران (را)

به نوبوم رویسد	۲۳	(هرگاه) هسته بیفکنم
که تبا هم نکند	۲۴	اگر (مرا) به هلند مردم
تا روز جاویسد	۲۵	بشتم هست زرگون
که آن (ان) را نیست میونان	۲۶	نیز آن مردم
تا ۱۵ لیر گردت ۱۶	۲۷	از بار من خورند
درخت آسوری بود	۲۸	چون آن گفت ۱۷
دیری مرا فراز شتوید	۲۹	بزه ما این (چنین) پاسخ کند :
تو نیز با من نبرد می کنی	۳۰	که تو نیز با من بیکار میکنی
کرده های من شنیده	۳۱	اگر ایمن از
سخن یا وهات درافتد .	۳۲	شود ، شرم بر آن
بشت (به) دیوان دیوماند	۳۳	درازی (ای) دیو، که بلند
به آن فرخ دوران	۳۴	که به آغاز (سلطنت) جمشید
بنده بودند مردمان را	۳۵	و روزگار که دیوان
درختی که سرش زرگون بسود	۳۶	نیز درختی خشک چوب
سرت زرگون است	۳۷	تو از این کردگان
دانا از دش آگاه	۳۸	اما بار بردن (= تحمل) سزد
از تو بلند بی سود	۳۹	تا به کی بار برم
ننگم بود گران	۴۰	اگر پاسخ می کنم
مردم پارس ۱۸	۴۱	گویندم این را به افسانه
ای بی سود درختان	۴۲	که بد بختی و بد خورد .
مردم را	۴۳	تا تو بار آوری
به آئین گ ۲۰	۴۴	گشتت بر هلند
که (تو) روسپی زاده ای	۴۵	(من) خود مطمئنم
که (چگونه) من با تو بیکار میکنم :	۴۶	بشنو ای دیو بلند
هرمزد درختان مهربان	۴۷	(از) هنگامیکه دادار بخ ورجاوند
را آموخت هرمزد مهربان	۴۸	دین ویژه مزدیسنان
هیچکس یستن نتوانسد	۴۹	جز از من که بز هستم
اندر یزش یسزدان	۵۰	چشیر از من کنند

۵۱ گوشورون ، ایزد
 ۵۲ (و) نیز آن هوم جنگاورا
 ۵۳ (و) نیز بار جامه (ای)
 ۵۴ جز از من که بزهدم
 ۵۵ کمر از من سازند
 ۵۶ موزهء سختهام
 ۵۷ انگشتیان خسروان
 ۵۸ (از) مشکم آبدان کنند
 ۵۹ در گرم روز و نیمروز
 ۶۰ مشکیزه از من کنند
 ۶۱ ستر سور بزرگ را
 ۶۲ مشکیزه از من سازند
 ۶۳ که خدایان و دهدان
 ۶۴ به شکوه و آزم
 ۶۵ نامه از من سازند
 ۶۶ دفتر و پادخیر (را)
 ۶۷ زه از من سازند
 ۶۸ بَرک از من کنند
 ۶۹ که آزادان و بزرگان
 ۷۰ شکنج از من کنند
 ۷۱ که رستم و اسفندیار
 ۷۲ با کمند ، مه پیل
 ۷۳ بوم زَنار که در بسیار
 ۷۴ هیچگاه نه گشاید
 ۷۵ یلکن و کشکنجیر^{۲۷} ۲۸
 ۷۶ جز از من که بسزم
 ۷۷ انبان از من سازند
 ۷۸ که نان و پست و پنیر^{۲۹}

همهء چهارپایان
 نیرو از من است
 که بر پشت دارند
 (هیچکس) ساختن نه نتواند
 (که) به مروارید آرایند^{۲۲}
 آزادان را
 (و) همالان شاه (م)
 به دشت و بیابان
 آب سرد از من است
 که سور بر آن ویرایند
 از کتاب^{۲۳} من ویرایند
 شهریاران را
 هنگامیکه سروریش ویرایند
 اندر کنارم دارند
 (تا) فرورده دیوان (و)
 بر من نویسند
 که بندهند بر کمان
 (و نیز) بزشم و خشمی^{۲۴}
 بر دوش دارند
 که (با آن) بندهند زینان
 بر آن) به نشینند
 و زنده پیل را بدارند
 کارزار آن را بکار می برند
 از بند زینان (و)
 آنم (که) اینگونه چیزها (را)
 (هیچکس) ساختن نه نتواند
 بازرگانان را
 (و) هرگونه روغن خوردی^{۳۰}،

و خز سخاری	۷۹ (و) کافور و مشک سیاه
(و نیز) پوشاک دختران (را)	۸۰ (و) بسیار جامه‌ها هوار
فراز به کشور ایران	۸۱ در انبان آورند
(از) آن پشم سپیدم	۸۲ کستی از من سازند
(و) پوشاک بزرگان را	۸۳ (و نیز) آن تشک‌نگ‌ها هوار
به سینه و گردن (آنها) ستایند	۸۴ آنم (که) زنان و دختران
از پیوند ما	۸۵ یکی از هم‌نوعانم
چون گل گیتی ^{۳۲}	۸۶ تن (اش) به بوی خوب می‌بوید
باز بر پشت دارم	۸۷ شاخی به ده بدست ^{۳۳}
(به) سرزمین کشور بزرگ	۸۸ کوه به کوه روم
تا به دریای ورکش	۸۹ از مرز هندوستان
که می‌مانند (در) سراسر آن سرزمین	۹۰ (آنجا که) مردمی از نژاد دیگرند
که چشم (شان) به بر است	۹۱ بدستی و بر چشم ^{۳۴}
ابرویشان (به) مردمان مانند	۹۲ سرشان (به) سگ مانند
از یز شیر دوشند	۹۳ که برگی از درخت خورند
زندگی از من است	۹۴ این مردم کوچک را نیز
(که) مانند نوشه خور ^{۳۵} (است)	۹۵ پیش‌پاره از من کنند
کوهیار و آزاد	۹۶ که خورد شهریار
از تو درخت آسوری	۹۷ یک (چیز دیگر) مهست برتر
باشد (و) افروشه و ماست	۹۸ و از شیر من، پنیر
برای کاخهای شاهی	۹۹ دوغم را کشک کنند
بر پوست من دارند	۱۰۰ مزدینان پادشاه
آن بربط و تنبور	۱۰۱ چنگ و ون و کنار
بوسیله من سرایند	۱۰۲ (و) همه (آنها) را که (زنند)
از تو درخت آسوری	۱۰۳ یک (چیز دیگر) مهست برتر
و به بها دارند	۱۰۴ (و آن) اینکه زمانیکه بزرگ‌بازار ^{ند}
به یزفراز نیایند	۱۰۵ هر که ده درهم ندارد
کودکان بخورند	۱۰۶ (در حالیکه) خرما را به دو پیشیز

- ۱۰۷ دانه وهسته توشود
 ۱۰۸ اینم سود ونیکی
 ۱۰۹ که از من بسز رود
 ۱۱۰ اینم سخن زریمن
 ۱۱۱ چون کسی است پیش خوگر از
 ۱۱۲ یا چنگ زند
 ۱۱۳ (مرادوباره) ازیند بازکنند
 ۱۱۴ برای چرا به کوهها شوم
 ۱۱۵ گیاه تازه خورم
 ۱۱۶ تو ایدر (چنان) کوفته‌ای
 ۱۱۷ بزبه پیروزی رفت
- فراز به کوی مردگان^{۳۶}
 اینم دهش و درود
 (به) سراسر این پهن بوم
 که من به تو گفتم
 مروارید افشانند^{۳۷}
 پیشش شتر مست
 (همانگونه) که در بندش (بودم)
 به کوههای خوشبوی
 (و) از چشمه آب سرد
 (همانگونه) که گل می^{۳۸}خ
 خرماندر آن (به) ستوه

۱۱۸ سرود مرا (هر) که سرائید (وهر) که (برای) خویش نوشت دیر زیواد،
 به هر سرود سردشمن مرده بیناد (هر) که نهاد و (هر) که نوشت او
 نیز بدین آئین به گیتی تن خسرو و (در) مینو روان بخت
 (باشد).

ایـدون باد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت‌های متن ترجمه :

- ۱- *wasnād* : برای ، را ، به سبب ،
این واژه ، مخصوص متون پارتی بوده و بنا بر موارد خاصی ، دارای
نقش حرف اضافه می‌گردد که در این صورت معمولاً "پس از واژه اصلی
بکار می‌رود (post - posited) . پهلوی : *rāy* ، *čē wasnād* ،
به چه علت ؟ ، برای چه ؟ در لغت فرس به معنی "بسیار" نیز آمده است .
۲- پس واژه *um* - که به دنبال برخی واژه‌های متن بکار رفته ، بایست
نوعی از علایم تاکید به معنای "هم" باشد ، که هنوز در گویش برخی از
مناطق ایران مورداستفاده قرار می‌گیرد . البته در بعضی موارد ،
معنی آن کاملاً "روشن و درپاره‌ای دیگر قدری مبهم می‌باشد ، ولی
قدر مسلم اینک نمی‌توان آن را زائدا نگاشت ، زیرا این مطلب
منطقی به نظر نمی‌رسد که اهل زبانی ، یک واحد گفتاری را مکرر و
بدون هیچگونه معنایی بکار ببرند .
۳- *xwanirah* : خونیرس ، خونیره . بر اساس سنت اساطیری ایران ،
زمین به هفت بخش با نامهای : ارزه ، سوه ، فرددفش ، وروبرشت ،
وروجرشت ، ویددفش و خونیرس تقسیم شده است . در بین ایسن
هفت بخش که به "هفت کشور" نیز معروف است ، خونیرس به تنهایی از
شش پاره دیگر بزرگتر بوده و در میان آنها جای دارد . خونیرس یا
خونیره ، نام اساطیری ایران نیز بوده است . در متن حاضر دو بار به
این نام ، اشاره رفته است . نخست در بیت ۷ با همین نام ، و دیگر
در بیت ۸۸ ، با صفت "سرزمین کشور بزرگ" . اوستا : *xaniraθa*
۴- *mākōgan* : کشتیها ، مفرد : *makōg* ، کشتی ، قایق .
۵- *frasp* : تیر ، دگل ، تیرگ ، تیری که در پوشش سقف بکار
می‌رفته است .
۶- *karēnd* : کنند ، سازند ، فعل سوم شخص جمع ، زمان حال ، از
kar - کردن . اوستا - *karānu* - و *kar* ، فارسی باستان :
kunav - و *kar* ، فارسی میانه - طرفانی : *kwn* و

kyrdn ، پازند و فارسی‌نو: کردن ، کن .

۷- mān : خانه ، محل سکونت ، اقامتگاه .

این واژه که معمولاً با "میهن" همراه بوده و هر دو مترادف یکدیگرند، از فعل "ماندن" گرفته شده است . واژه "مانش" به معنی " محل اقامت و سکونت " نیز از همین فعل می‌باشد ، فارسی میانه ترفانی: m³n ، پازند: mān ، فارسی میانه اشکانی: m³nyst³n ، اوستا: dmāna- ، nmāna-

ترکیبات دیگر: mān ī ātašān ، آتشکده . mān katak ، محل سکونت خانواده .

۸- yawāz : جواز ، هاون چوبی ، افزاری که در آن روغن از غلات می‌کشند .

این واژه در فارسی عامیانه افغانستان اکنون به صورت " جواز ، ظرفی که در آن روغن از حبوبات کشند " بکار می‌رود . مترادفی که در فرهنگ جهانگیری و آنندراج برای واژه "جواز" داده شده "جوغن" است که واژه شیرازی پیدا شده است و اکنون در لارستان به صورت "جوغن" jūban ، و در کرمان jowš³an به معنی "هاون" بکار می‌رود .

از سنجش دو واژه "جواز" و "جوغن" روشن می‌شود که بخش نخست هر دو واژه همان "جو" است که از واژه اوستایی yava- به معنی "غله" مشتق شده است . بخش دوم این واژه شاید از ریشه اوستایی $\sqrt{\text{āz}}$ به معنی "فشار دادن" باشد . می‌توان در اوستا صورت yāvāza (= yava - āza) را تصور کرد که صورت yawāz در پارسی می‌تواند از آن مشتق شده باشد . (سنج . "نیا ز" فارسی و nyāz فارسی میانه $\text{ni} - \text{āza}$ (= ni - āza) اوستا) . از همین ریشه است واژه اوستایی āzah- به معنی "تنگی ، فشار ، سختی ، مشقت" . بنا بر این به نظر می‌رسد که "جواز" اصلاً افزاری بوده است برای کشیدن روغن از غلات روغن دار با فشار و سپس به هاون نیز اطلاق شده است . برای آگاهی بیشتر در این مورد . نک .

تفضلی، احمد، دوواژه پارتی زدرخت آسوری و برابر آنها در فارسی.
مجله دانشکده ادبیات تهران، سال ۱۴، شماره ۲، ص ۴۷-۱۳۸.

۹- damēnag: دمینه، بادبزن مرکب از: dam + ēn + ag

۱۰- mōg: کفش. پای افزار. از: $\sqrt{\text{maok}}$ پوشیدن.

مقایسه شود با "paitišmuxta" با کفش" در اوستا. پازند: mōk،
به گونه و امواژه در ارمنی: moik، تلمود و سریانی: mōqā، عربی
و فارسی نو موق. جمع: امواق.

۱۱- nālīn: نالین، نوعی کفش، پای افزار

۱۲- mǎzēnd: مازند، فعل، سوم شخص جمع زمان حال. وجه اشتقاق این

فعل کا ملا" و به درستی روشن نیست. چنانکه اغلب پژوهشگرانی که
روی این متن کار کرده اند، برای آن ریشه و وجه اشتقاق مختلفی را
مطرح نموده اند. در لغت فرس زیر واژه "ماز" آمده است که "چیزی
باشد که بر شکنج افتد و میان هر دو شکنج را ماز خوانند. و شکاف که در
دیوار و چوب افتد همین گویند". در این متن، با توجه به بیسالت
۱۴-۱۶ که ظاهراً "مراحل مختلف یک عمل را بیان می کند، شاید بهتر
باشد که واژه را به "برگذارند" و بیت را به "چوب از من سازند که
برگردن تو برگذارند" معنی نمائیم.

۱۳- این واژه که با صورت پهلوی **فون** به تحریر در آمده و با ید آن را

sēj تلفظ نمود، درد و مورد از متن بکار رفته است (بند ۱۷ و ۶۱).

بطور کلی این واژه نیز همانند واژه فوق یکی از مشکلات ترجمه این

متن است بویژه در بند ۶۱ که معنای آن کا ملا" روشن نمی باشد. واژه

sēj خود بین مضارع از مصدر "سختن" در پارتی است که با ید آن را با

فعل بعدی یعنی "برشتن" یک فعل مرکب دانسته و به "سخت برشتن"

ترجمه نمود. اما در بند ۶۱ که به سوره مهمانی بزرگ و آراستن این

سوراشاره می شود، شاید بتوان واژه فوق را به "سخت بریان شده"

و یا "کباب" معنی نمود.

۱۴- tabangōg: تنبگو، جعبه، صندوق

۱۵- amburd: سیر، پر. از فعل amburdan. این واژه کا ملا"

پارتی و در اصل گونه دیگری از فعل hambārīdan به معنی، انبار کردن، پرکردن، می باشد.

در فارسی نو، انباردن و انباشتن هر دو از واژه فوق گرفته شده اند.
۱۶- awištēnd : بایستند، بگردند، بشوند. فعل، سوم شخص جمع، مضارع التزامی. از -√stā- اوستا و فارسی باستان.

۱۷- wāxt- : گفته، کلام. بن ماضی از فعل پارتی wāxtan، از -√wak- . بن مضارع: -wāž-، که در بیت ۴۱ با زمان حال بکار رفته است.

در فارسی مروز، واژه وواج^۱ هر دو از واژه فوق گرفته شده اند.
۱۸- pārsīg- : پارسی، پارتی. با توجه به اصل پارتی متن، در این مورد، باید منظور از پارسی، پارتی باشد که از جایبایی دو واژه pārs و parθawa به سبب شباهت و تحولات واجی بوجود آمده است. در متون پهلوی، و حتی در شاهنامه فردوسی و به تبع آن در برخی از منابع جغرافیایی پس از اسلام ایران، این جایبایی مکرر اتفاق افتاده است. در متن پهلوی "شهرستانهای ایران" یک بار در بند ۱۸ کومس مانش پارسیان و بار دیگر در بند ۴۱، اردوان شاه پارسیان گزارش شده است (نک. چیستا، سال ۲، شماره ۵، ص ۶۱۳-۵۹۳) در حالی که بر ما روشن است که نه کومس محل سکونت پارسیان بوده و نه اردوان شاه آنان بلکه منظور از پارسیان در اینجا "پارتیان" است.

۱۹- واژه ای که به "بدبخت" ترجمه شده، در متن به صورت اسره به تحریر در آمده است. این واژه به اعتبار شکل نوشتاری خود می تواند به wās به معنی "گاه" و wāš به معنی "روح و روان" قرائت گردد، که بی تردید هیچیک از این دو مورد فا ده معنا نکرده و مفهوم کلی متن را مختل می سازد. چنانچه اشتباه نساخان و کاتبان را در این مورد صادق بدانیم شاید بتوان این واژه را گونه غلط wāyōmand به معنی "بدبخت، لعنتی" دانست. مطلب مهم دیگر اینکه، این مصراع در واقع پایان مفهومی است که بیان آن از بیت ۴۰ آغاز

شده است . به عبارت دیگر ، از مصراع بعد یعنی " ای بی سود درختان " بیان مفهوم دیگری آغا زمی گردد .

۲۰- چون در بیت ۴۳ و ۴۴ از مطلبی سخن به میان می آید که اجزاء آن با یکدیگر دارای ارتباط می باشند ، لذا برای بیان بهتر و روشنتر مفهوم بهتر است که جای دوبیت فوق با یکدیگر عوض شود .

۲۱- عبارت " هرمزد مهربان xwābar ohrmāzd " در این مصراع تکراری بوده و به تبع مصراع دوم بیت ۴۷ دوباره بکار رفته است . البته در مواردی این نوع تکرار که جنبه تاکیدی دارد در نظم و نثر فارسی به چشم می خورد .

۲۲- *aznāyēnd* : بیا رایند (؟) ، فعل سوم شخص جمع ، مضارع التزامی . این واژه نیز یکی دیگر از مشکلات متن " درخت آسوری " است ، چنانکه برای آن وجوه اشتقاق مختلف و متعددی ارائه شده است . اما با توجه به محتوای بیت ، این ، فعل باید با نگرانی عمل تزئینی باشد که در ترجمه با معنای عام " آراستن " بکار رفته است .

۲۳- *buz-pašm* : بزشم ، بزپشم ، بزوشم . برهان قاطع واژه فوق را به دو صورت بزشم (بهضم اول ، فتح ثانوی و سکون سوم و چهارم) و بزوشم (بهضم اول و فتح ثالث) آورده و در تعریف آن می گوید " پشم نرمی را گویند که ازین موی بز روید و آن را به شاهان و پادشاهان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان قاطع ، ص ۴-۲۷۳) .

۲۴- *waxšīg* : وخی ، منسوب به شهر و خش . نام شهری از ولایت بدخشان و ختلان . نام یونانی رومی رود جیحون یعنی *OXUS* نیز باید برگرفته از *waxš* باشد که خود از ریشه *waxš* به معنی " لیدن و افزودن " است ، نزد جغرافیدانان ، و خش سرزمینی است در کنار جیحون و " و خشاب " رودباری است از شعب جیحون .

۲۵- *zunnār* : زنار ، واژه ای که به " زنار " قرائت شده ، در متن اصلی به صورت *akš* تحریر گردیده که بی تردید گونه مغلوطنی از یک واژه است و به همان صورت اصلی دارای هیچگونه معنایی

نمی‌باشد. با توجه به نسخه‌های متن می‌توان آن را به صورت "زنار" قرائت نمود. زنار کمربندی بوده که ذمیان مشرق زمین به دستور مسلمین مجبور به داشتن آن بوده‌اند تا بدین وسیله از مسلمانان متمایز گردند. در متون فارسی، گاهی زنار به کستی نیز اطلاق شده است. (برای اطلاع بیشتر، نک. برهان قاطع، ص ۱۰۳۳). این واژه فارسی بوده و در عربی زنار افعال و صفات چندی برآورده‌اند (نک. اما مشوشتری، س. محمد علی. فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، تهران ۱۳۴۷، ص ۳۲۱).

۲۶- pīlkahn : بلکن - نوعی سلاح سنگین در قدیم. منجنیق را نیز گویند.

۲۷- kaškanjīr : کشکنجیر. فلاخن، نوعی سلاح سنگین مانند توپ که برای شکستن خط دفاعی دشمن بکار می‌رفته است. برهان قاطع در تعریف این وسیله گوید "چیزی باشد که به کشیدن آن ارمان و آرزوی کمان کشیدن حاصل شود و آن چنان است که ستونی بر زمین فرو برند و سر آن را شکافته، غلطکی بر آن قرار دهند و ریسمانی بر بالای غلطک اندازند و آن شکاف بگذرانند و از یک سر ریسمان توبه‌ای را پرا زسنگ و ریگ کرده بپاویزند و بر میسمان آن ستون قبضه‌مانندی نصب کنند تا کسی که خواهد مشق کمانداری کند به دست چپ آن قبضه را بگیرد و به دست راست سر آن ریسمان را و در کشا کش آورد. همین فرهنگ در ادامه این بحث، کشکنجیر را به ضامول نیز آورده و ضمن آنکه، آن را صورت اختصاری "کوشک انجیر" می‌داند در بیان آن می‌گوید "بعضی گویند گلوله توپ است و بعضی دیگر گویند سنگی باشد که در منجنیق گذارند و بر حصار اندازند یا بر خصم زنند و وجه تسمیه آن کوشک سوراخ‌کننده باشد" (نک. برهان قاطع، ص ۱۶۵۲). ولی بنا بر مندرجات فرهنگ‌های دیگر از جمله صحاح لفرس که یکی از کهن‌ترین فرهنگ‌های فارسی است و نیز ویژگی‌های خط پهلوی باید این واژه را با فتح اول و به صورت قرائت نمود (برای اطلاع دقیق‌تر و بیشتر از kaškanjīr

این بحث، نک. تفضلی، احمد. دوواژه پارسی از درخت
آسوری...).

۲۸- در این بیت که دنباله ابیات قبل است، بز به خود می‌بالد و ساخته شدن و مواد اولیه برخی زنگ افزا را به خود نسبت می‌دهد. در این جا ذکر این نکته ضروری است که بیان این مطالب از مصراع اول بیت ۷۰ شروع و به مصراع اول از بیت ۷۵ پایان می‌پذیرد. در واقع مصراع دوم بیت ۷۵ را باید مطلع موضوعی دیگر دانست.

۲۹- pist: پست. آرد، و یا هر چیز دیگری که بویژه پس از برشته شدن به صورت آرد در آمده باشد مانند، جو، ذرت، ماش و غیره. گوش جنوب غربی: pišt* از piš، سنسکریت: pinasti- آسیاب کردن، خرد کردن، اوستا: به صورت وجه مفعولی، pišant-، عربی: سویقا. احتمالاً "به نظر می‌رسد که این لفظ در مطلع برخی از متل‌های عامیانه ایرانی نیز به صورت "پسه" بکار رفته باشد، چنانکه گویند: "قصه‌قصه قصه، نان و پنیر و پسه" که جزء دوم این مطلع دقیقاً "در مصراع اول بیت ۱۷۸ این متن آمده است.

۳۰- rōšn-xwardīg: روغن خورده. نوعی غذای شیرین مانند حلوا.

نوع دیگری از همین غذا در بند ۶۶ متن خسرقبا دان وریدک با نام "روغن اندوده پخته" آمده است (نک. چیستا، سال ۱، شماره ۹، ص ۱۰۹۶).

۳۱- taškanag: تشکنگ، لباس زیر، سدره، پیراهن سفیدی که زرتشتیان با پید زیر لباس برتن داشته‌باشند و کستی بر آن بستند.

۳۲- اشاره بر در این دو بیت (۸۵-۸۶) به آهوست که یکی از هم‌نوعان خوداومی باشد. زیرا ماده خوشبوی مشک را از زنا فآهوبدست می‌آورند. واژه پایانی مصراع ۸۶ گل گیتی است که بوی خوش مشک بطور خاص و آهوبطور عام به آن تشبیه شده است.

در بند ۷۱ متن خسرو قبادان وریدک نیز، بوی گل گیتی را هما نند
 "مردنژاده" دانسته اند و این تشبیه را به نوعی دیگر در ابیات
 فوق می بینیم، بویژه این که در آنجا نیز سخن از نژاد و اصل است
 (نک. چیستا، سال ۱ شماره ۹، ص ۱۰۹۶).

۳۳-widist: بدست، واحد طولی برابر با یک دست یا حدودا

۹ اینج. اوستا: vitasti-

۳۴-war-čašm: برچشم، صفت موجوداتی که چشمشان به برو

سینه است.

در مورد این واژه دو نوع تعبیر آمده است. نخست این که گفته اند
 برچشم صفت موجوداتی است که چشمشان "برآمده" است. دیگر
 تعبیر و بیان آغازین. در این متن باید مراد از "برچشم" ویژگی
 کسانی باشد که چشم آنان به برو سینه است. متن بندهش، ضمن
 بحثی درباره چگونگی مردمان رویهم به بیست و پنج نوع مردم از
 نسل کیومرث به شرح زیرا اشاره می کند: "زمینی، آبی، برگوش،
 برچشم، یک پا، آنان که شبیه شبکور پردازند، دنب دار که
 مانند گوسپندان موی برتن دارند که به آنان خرگوش گویند، کپی،
 آب زونگل که با لایشش برابر میانها لایان است، بدستی که
 با لایش یک ششم میانها بالایان است، رومیان، ترکان، چینیان،
 دهستانیان، تازیان، سندیان که هندوانند، و ایرانیان،
 و آنان که گوید بدان شش کشور دیگرند. از هر یک از این اقوام،
 نوتر، بسیار قوم پدید آمد. سپس به سبب اهریمن، آمیزش بود،
 چونان زنگی (که) از آبی وزمینی بود، گلابی که (در) آب وزمین
 هر دو زیست کند و دیگر از این گونه". (نک. بهار، مهرداد، پژوهشی
 در اساطیر ایران، ص ۱۴۱-۱۴۰). بدین ترتیب به نظر می رسد که
 برگوشان و برچشمان که در متن فوق از آنها نام برده شد، دو نوع
 از انواع اصلی موجودات بوده اند. ما خذدیگر برای اشاره به بر
 چشمان و برگوشان متن پهلوی "یا دگار جا ما سب" می باشد. در این
 متن آمده است: "گشتا سب شاه پرسید که بوم وزمین ایشان و برچشمان

وورگوشان ، دوالپایان و تستیگان و سگسرا ن چگونه است ؟ بسه
نیمه و رمزدی با شنیدیا به نیمه اهریمنی؟ خورش و زیوش آنان
چگونه باشد؟ چون بمیرند آنان را به کجا افکنند؟ روان ایشان
به کجا رود؟ نک :

G. Messina , Libro apocalittico persiano " Ayatkar
i zamaspik" Roma , 1939 . P. 52.

پیداست که در پسرشهای فوق ، صحبت از پنج گروه از جانوران
اساطیری و عجیب الخلقه است . به عبارتی ورچشان یا آنانکه
چشمان برسینه است . و رگوشان یا آنانکه گوشان برسینه است .
دوالپایان یا نرمپایان یعنی آنانکه پاهایی چون دوال دارند .
تستیگان یا آنانکه قامتی بسیار کوتاه دارند و سگسرا ن یا آنانکه
سری چون سگ دارند . به گروه تستیگان (بدستی) ، برچشمان و
سگسرا ن در منظومه درخت آسوری اشاره رفته است . در شاهنامه
نیز سه بار به برگوش با تحریفی به گونه بزرگوش (کیکاوس - مازندران ،
ج ۲ ، ۸-۴۹۷ و خاقان ، ج ۴ ، ۲۸۱ چاپ مسکو) و یک بار به نرم-
پایان در داستان کیکاوس - مازندران ، همان اشاره رفته
است .

۳۵- anōšag-xwar : نوشه خور . نوعی غذایی بهشتی که بیمرگی
و جاودانگی می آورد . اینواژه را برخی به " آجگو " و یا نوشیدنی‌هایی
شبه آن ترجمه کرده اند (نک . نوایی ، ماهیار ، منظومه درخت آسوریک ،
ص ۷۵-۷۴) ولی با توجه به واژه بکار رفته در مصرع قبل یعنی
" پیشپاره " که نوعی غذاست و نیز تشبیه آن به " نوشه خور " و از همه
مهمتر صورت نوشتاری خودواژه در متن که " کلاما " روشن و صریح
است ، این کلمه با همان " نوشه خور " باشد . بویژه اینک که در
بندهای ۱۵۰ تا ۱۵۷ از پسرش یکم مینوی خرد نیز مکرر به نوعی
از غذاهای بهشتی سخن رفته است .

۳۶- murdān : مردگان . این واژه در فارسی میانه ترفانی همیشه
در حالت جمع بکار رفته است . در واقع نوعی اسم جمع است که بر پایه
صفت مفعولی یعنی murd بنا شده است .

۳۷- در ابیات ۱۱۱-۱۱۲، دو تشبیه بکار رفته است. نگارنده منشأ تشبیه دوم یعنی "چنگ پیش شتر مست زدن" را نیافت ولی تشبیه نخست برای ولین بار در بند ۶، از باب هفتم نجیل متی به صورت زیر بکار رفته است: "آنچه مقدس است به سگان مدهید و نه مرواریدها را. خود را پیش گرازان اندازید، مباد آن را پایمال کنند و برگشته شما را بدرند". این تشبیه را تا سرخسرو به صورتی دیگر بیان نموده است. وی میگوید:

من آنم که دریا و خوکان نریزم مرا این قیمتی در لفظ دریا
کسی را کند سجده تا که یزدان گزیدستش از خلق مر رهبری را

۳۸- gurhagān-mēx: گل میخ. این واژه را دکتر ماهیار نوابی به صورت jūlāhagān mēx قرائت و به "میخ جولاهاگان" ترجمه نموده است. اشکال این قرائت و ترجمه در این است که اولاً "جولاهاگان" و رسن تا بان از سوزن بیشتر بهره میگیرند تا میخ و ثانیاً "اگر فرض کنیم که آنان از میخ سود میجویند چگونه می توانیم شباهت بین درخت خرما و "میخ جولاهاگان" را توجیه نمائیم. از این روی این واژه به صورت فوق قرائت و به "گل میخ" ترجمه شده، زیرا اولاً "گل میخ" نوعی از میخها است که پس از فرورفتن به زمین بسیار محکم میگردد، تا جایی که به سختی می توان آن را از زمین کند و ثانیاً "از نظر شکل ظاهری کاملاً شبیه درخت خرما است. لذا از هر دو جهت می توان شباهت آن را با درخت خرما توجیه نمود. اما در مورد ریشه واژه باید گفت که، gurhagān را می توان احتمالاً با واژه های گروهه، گروه و گلوله هم ریشه دانست. در برهان قاطع (ص ۱۸۵۳) آمده است که: "گروهه بضم اول و ثالث مجهول و فتحها، بروزن و معنی گلوله است مطلقاً"، خواه گلوله ریسمانی و خواه گلوله توپ و تفنگ و گلوله بازی و گلوله خمیرنان و پنبه و گلوله کمان گروهه و امثال آن باشد به عربی جلا هق خوانند... و به معنی گروهه و جماعت مردم نیز آمده است. و به کسر اول، به معنی دكجی باشد و آن گلوله ریسمانی است که در وقت رشتن بردوک پیچد و به عربی نصیله خوانند". بدین ترتیب ملاحظه می شود که در فارسی به هر چیز گرد و گرد آمده و در هم رفته به صورت مدور گروهه و یا گلوله می گفتند.